



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رسانه جامع علوم انسانی

اصلاحات، پژوهش و تربیت دینی

در گفتگویی با دکتر عزیراله تاجیک اسمعیلی

«مشاور وزیر آموزش و پرورش»



شروېشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

○ حرکت تربیتی و تعلیمی را چه مقدار بر پایه‌های نظری و پژوهشی متقن، استوار می‌بینید؟ ضعف و ناکارآمدی که احیاناً در تعلیم و تربیت کشور ما دیده می‌شود، تا چه حد به این مسئله ارتباط دارد؟

● پاسخ به این سؤال در هر یک از حوزه‌های مذهبی، سیاستها و «برنامه‌ها و روشها» باید به طور جداگانه داده شود. در حوزه اهداف، اصولاً نظامهای تعلیم و تربیت، خیلی با الهام اولیه از تحقیقات علمی حرکت نمی‌کنند؛ چون در این عرصه، در اصل، فلسفه تعلیم و تربیت و فلسفه اجتماعی و نظام ارزشی یک جامعه تأمین می‌کند که چه هدفهایی باید در کل (آن چیز که ما به آن می‌گوییم غایت‌های تربیتی)^۱ برای نظام تعلیم و تربیت، تدوین بشود و چارچوب راهنما باشد؛ ولی در حوزه سیاستها و برنامه‌ریزی‌ها، به نظر من وضعیت موجود چندان مطلوب نیست، یعنی تصمیمات، برنامه‌ها و روشهای ما بیش از آن که مبتنی بر پژوهش باشد ملهم از نظرات کارشناسی است و آن هم دلیلی دارد. از یک سو در عرصه تحقیقات علمی دستمان خالی است و هنوز نیاز به مطالعات علمی زیادی داریم. از سوی دیگر، نسبت به مبانی نظری بعضی از این تحقیقات، اصولاً با توجه به رویکردی که در فلسفه تعلیم و تربیت ما هست باید یک دید انتقادی داشته باشیم و به این سؤال پاسخ بدهیم که آیا به عنوان مثال بعضی از مبانی نظری علوم انسانی، به معنی تجربی آن، باید در فرآیند سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی مد نظر قرار

بگیرند یا نه؟ لذا ضمن این که ما نیاز به انجام تحقیقات فراوانی داریم، به یک رویکرد انتقادی به خصوص در عرصه مبانی هم نیاز داریم. متأسفانه از این جهت هم الان یک غفلتی دارد صورت می‌گیرد که همچنان استمرار دارد. ما بعد از انقلاب در دهه ۶۰ در مراکز علمی مان یک چنین شور و شوقی را برای طرح مباحث انتقادی نسبت به مبانی نظری علوم انسانی و تربیتی غرب داشتیم. این بحث‌ها در دانشگاه تربیت مدرس و در فرآیند ارتباط حوزه و دانشگاه مطرح بود؛ مبانی نظری علوم انسانی غرب مورد نقادی قرار می‌گرفت و برای تدوین به اصطلاح یک نظام مدون فکری در حوزه علوم انسانی که بتواند راهنمای فعالیتهای آموزش عالی باشد و به تبع آن در آموزش و پرورش هم بتوان خیلی از نتایج آن را به کار بست، تلاش می‌شد. ولی به نظر می‌رسد که این کوششها تا حدود زیادی رها شده، یا لافل به آن جدیت اول دنبال نمی‌شود. بعضاً می‌بینیم که دیدگاههای ما مجدداً سوق پیدا می‌کند به سمت آن نوع نگرش نسبت به علوم انسانی که ملهم از همان سنت تجربی یکی دو سده گذشته غرب است. اینها مشکلاتی است که در حوزه مبانی و اهداف و نیز برنامه‌ریزی و روش‌ها گرفتار آن هستیم. به عنوان مثال وقتی صحبت از تربیت اجتماعی می‌کنیم، اگر رابطه آن را با حوزه تربیت اخلاقی و تربیت دینی و از طرف دیگر با حوزه‌های کاربردی و عینی مثل ایجاد عادات، ایجاد رفتارهای خاص، مد نظر قرار بدهیم می‌بینیم که ما فاقد یک نظام نظری انگیزشی هستیم که بر اساس آن بتوانیم رفتار اجتماعی را، مثلاً در چارچوب یک جامعه مبتنی بر ارزشهای اسلامی طراحی کنیم.

نهایتش می‌رسیم به همان مقوله‌های اجتماعی که در ادبیات موجود علوم اجتماعی و روانشناسی و علوم تربیتی ما وجود دارد.

○ اشاره کردید به این که کوشش‌هایی در زمینه نقد مبانی نظریه‌های تجربی صورت گرفته، اما در جهت تدوین مبانی نظری تربیت اسلامی چه کارهایی صورت گرفته است که بتواند پاسخگوی آموزش و پرورش باشد؟

● در آموزش و پرورش، تا آنجا که من اطلاع دارم، هیچ کاری صورت نگرفته است و علتش هم این است که آموزش و پرورش در عرصه مطالعات و تحقیقات، دغدغه‌اش مسائل روزمره و اجراییات آن است. این کار باید توسط مراکز علمی حوزه و دانشگاه

انجام شود. مثلاً در روانشناسی، باید تعدادی مکتبهای فکری که دارای چارچوب و دیدگاههای خاص هستند در راهنمایی، تغییر رفتار و در مشاوره، راهنمای برنامه‌ریزان باشند. در روانشناسی به عنوان مثال وقتی شما دیدگاه روان‌پویایی را مورد نظر قرار می‌دهید، در درون خودش یک نظام انگیزشی برای انسان تعریف می‌کند و میزان مشخصی از رفتار بوسیله و یا به واسطه کنشهای عقلی قابل تفسیر است. در مرحله اول، یک روانشناس یا یک عالم تعلیم و تربیت هم وقتی می‌خواهد با این نظریه مواجه بشود باید این نظریه را در حیطه نقد و ارزیابی قرار دهد و ملاحظه کند که آیا در مقایسه با نظریات دیگر آن را بپذیرد یا نه و بعد از پذیرش در آن چهارچوب مطالعه و عمل کند. مشابه این دیدگاه، دیدگاه‌های دیگری داریم: مثل دیدگاه شناختی یا دیدگاه‌های مبتنی بر ارزشگرایی. مدتها این بحث بود که آیا ما می‌توانیم و باید دیدگاهی با الهام از معارف اسلامی داشته باشیم یا خیر؟ آن چیزی که در مورد روانشناسی اسلامی مطرح بود، چهارچوب‌های نظری است که باید به آنها اتکا کرد و از آنها برای برنامه‌ریزی و تصمیم‌گیری‌ها استفاده نمود. فرض کنید که در آموزش و پرورش می‌خواهید نظام مشاوره و راهنمایی تربیتی تعیین کنید. آن چیزی که شما در مشاوره شغلی و حرفه‌ها، مهارتها، نیازها و ضرورت‌هایی دارید، یک بحث دیگری است. ولی وقتی شما وارد بحث مشاوره تربیتی می‌شوید، این پرسش مطرح است که یک مشاور با الهام از چه دیدگاهی می‌خواهد یک دانش‌آموز را هدایت کند؟ دانش‌آموزی که دچار تعارض انگیزه‌هاست و علاقه به درس ندارد، میل به جنس مقابل دارد، در کوچه و خیابان یک سری شواهد رفتاری آن را تقویت می‌کند، فضای خانواده آن‌ها را تقویت می‌کند، خوب یک مشاور برای کار خودش در این زمینه به یک چارچوب نظری نیاز دارد. ولی آیا وظیفه آموزش و پرورش است که وارد بحث‌های تئوریک و تدوین یک نظام فکری هم بشود یا نه؟

به نظر من ابتدا به ساکن، نمی‌شود از آموزش و پرورش انتظار بحث‌های تئوریک داشت یعنی اگر احیاناً مراکز علمی، دانشگاهی و حوزوی این ضرورت را شناختند می‌شود کمک کرد که وارد این عرصه‌ها بشوند. در این زمینه آنچه که عملاً می‌بینیم این است که دست آموزش و پرورش از نظریه خیلی خالی است و بیشترین آسیب‌ها هم از این جهت است؛ در حالیکه ما نیازمند تدوین یک چارچوب نظری برای تربیت اخلاقی،

تربیت اجتماعی و ایجاد و تقویت آن دسته از صفات شخصیتی و فردی هستیم که در آن عناصر نامرئی و پنهان و ریز نظام مدرسه هم وارد می‌شوند. از این جهت به نظرم می‌رسد باید راه زیادی را طی کنیم.

○ با توجه به این فقر پژوهشی که شما به آن اشاره کردید انتظار از آموزش و پرورش در حوزه تربیت اخلاقی، اجتماعی و دینی چه مقدار منطقی است؟ و آیا دستگاه آموزش و پرورش کنونی توان این که این بار را بردوش بگیرد دارد یا نه؟

● این دو سؤال است. سؤال اول این است که آیا این انتظار منطقی است یا نه و سؤال دوم این است که این بار را می‌شود روی دوش آموزش و پرورش گذاشت؟ پاسخ سؤال اول مثبت است و پاسخ به سؤال دوم منفی. اما این که این انتظار منطقی است، ببینید ما تربیت دینی را اگر به عنوان یک بعد تربیتی در نظر بگیریم شاید بشود گفت که رسالت آموزش و پرورش در این زمینه خیلی رسالت سنگینی نیست، و این نهاد در خط مقدم قرار ندارد. شما تربیت فکری دارید، تربیت عاطفی دارید، تربیت رفتاری دارید. بخصوص در حیطه آموزش که وظیفه اصلی آموزش و پرورش شده، آموزش موضوعات مختلف دارید. مثل آموزش ریاضی، علوم، ادبیات و حرفه و فن. اگر ما تربیت دینی را یک چیزی در راستای اینها بدانیم خیلی نباید از آموزش و پرورش توقع داشت، ولی واقعیت این است که تربیت دینی این نیست. نگاهی که ما به تربیت دینی داریم به این معنی است که شما یک رابطه طولی بین اهداف تربیتی قائل بشوید، تربیت دینی در حکم غایتی است که با الهام از آن تربیت اخلاقی، تربیت اجتماعی و تربیت عقلانی صورت می‌گیرد. یک آدم عاقل متدین چه جویری فکر می‌کند؟ اینطور نیست که تنها وقتی می‌خواهد فکر کند خداوند متعال را در نظر بگیرد، بلکه اساساً در نظام علیت هستی این ویژگی و وضعیت ادراک می‌شود. ما فردی داریم که ممکن است در خصوصیات روحی و شخصیتی مسلمان باشد و در مقابل او فردی داریم که اساساً نظام فکری و روحی اش یک نظام دینی است؛ دینی فکر می‌کند و دینی احساس می‌کند. ما اگر یک چنین تعریفی از تربیت دینی داشته باشیم، طبعاً رسالت آموزش و پرورش رسالت بزرگی خواهد بود، منتها نه به این معنی که شما اکتفا کنید به گنجاندن مواد بیشتر در آموزش‌های دینی و گسترش عرصه‌های آموزش دینی، بلکه شما باید بیایید در دانه

دانه عناصر آموزش و پرورش کار کنید. خلائی که من گفتم در آموزش و پرورش وجود دارد، اینجاست؛ اینکه در یک مدرسه روابط معلم و شاگرد و اعضای مدرسه چگونه تعریف می‌شود، آیا نظیر روابطی که الآن در مدرسه و در نظام مدیریتی مان داریم، یا اینکه نه روابط به گونه‌ای دیگر تعریف می‌شود، آیا این روابط را مثلاً بر اساس اصلی بنام اصل امر به معروف و نهی از منکر هم تعریف می‌کنیم؟ و آیا اگر بر اساس این اصل تعریف کردیم، آیا شاگرد ملزم است که همه جا در مقابل معلم سکوت کند؟ آیا معاون باید همیشه در مقابل تشخیص مدیر سکوت اختیار کند؟ می‌بینید که در صورت وجود یک چهارچوب نظری مدون خیلی از این مسائل ممکن است مورد بازنگری قرار گیرد. بر این اساس، وظیفه آموزش و پرورش یک وظیفه سنگین است، چون ما در یک دوره‌ای از رشد کودک و نوجوان - که دوره حساسی هم هست - یعنی از دوره شروع رشد تفکر انتزاعی تا پایان آن دوره یعنی دوره جوانی که می‌تواند مسئولیت را بپذیرد و وارد عرصه اجتماع شود، نظام آموزش و پرورش خودمان را طراحی و اجرا می‌کنیم.

حال اگر سراغ کارکرد نظام آموزش و پرورش برویم می‌بینیم که خیلی ضعیف و همراه با مشکلات است و با آن انتظار همخوانی ندارد. این ضعف کارکرد هم، به معنی مقصر بودن مدیر یا مسئول یا برنامه‌ها نیست. سنت موجود آموزش و پرورش ما، یک سنت روئیده از متن فرهنگ جامعه نیست، یک چیز وارداتی است. بهترین واژه توصیف کننده این نظام را در دارالفنون می‌بینید، یعنی روزی که قرار شد اولین محل گسترش و نشر علوم و فنون به معنای متداولش، در بیش از یکصد سال پیش، در کشور ایجاد شود. به نظر می‌رسد که معلمان، رجال سیاسی و دانشمندان آن روز می‌فهمیدند که اسمش را دارالفنون گذاشتند؛ نگفتند دارالعلم، دارالتربیه، بلکه گفتند دارالفنون، یعنی جایی که در آن فن آموخته شود و از آن برای انتقال دستاوردهای فنی و تکنولوژیک استفاده می‌شود. ولی امروزه می‌بینید که مدرسه، میزان موفقیت خودش را بر اساس میزان انطباق یا قرابت با استانداردهای موجود مدارس غربی چه در محتوی و چه در هدف و ساختار و چه در کاربرد و چه در روش‌ها تعریف می‌کند. محل بحث من همین جاست. ماکه با آنها سنت فرهنگی مشترک نداریم، طبعاً در خیلی از موارد باید علمای خودمان راهکارهای فرهنگی مبتنی بر ویژگی‌های فرهنگی خودمان ارائه دهند، ولی متأسفانه نه چنین چیزی را داریم و نه در چنین جهتی حرکت می‌کنیم. این وضع خود به خود باعث می‌شود که

رسالت آموزش و پرورش به گونه‌ای دیگر تعریف شود. شما می‌بینید که آن چیزی که ما الآن در زمینه هدف‌های آموزش و پرورش داریم، به محض اینکه در سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی از آن مرحله عالی دو سه سطح نزول می‌کند، فعالیت‌ها چیز دیگری می‌شود. یعنی حتی انطباق برنامه‌ها، روش‌ها و متون درسی ما با هدف‌های موجود بررسی نشده است و اگر هم بررسی شده باشد، به یک ربط منطقی بین آنها نخواهیم رسید.

نظام آموزشی ما آماده نیست که دانش‌آموز شجاع بار بیاورد، چون ما از او شجاعت نمی‌خواهیم، ما از او قبولی در کنکور می‌خواهیم! او باید بیشتر انبار معلومات شود. به همین خاطر جهت‌گیری فکری و نگرش معلم ما هم متناسب با این هدف‌ها نیست. یعنی مسیری که آموزش و پرورش می‌رود یک مسیر دیگر است که منجر به تربیت روحیاتی از قبیل شجاعت یا صداقت یا کنجکاوی علمی و امثال این روحیات نمی‌شود. بحث‌های جدیدی هم که امروزه تحت عنوان تربیت اخلاقی، معنوی و... داریم به اینها اضافه می‌شود. ما امروزه به طور جدی بحث از اصلاح در آموزش و پرورش می‌کنیم. بخشی از این اصلاح، اصلاح در هدف‌هاست. بخشی از هدف‌ها به انتظارات سیاسی و اجتماعی برمی‌گردد؛ مثلاً ما از آموزش و پرورش انتظار عقلانیت داریم، انتظار تربیت برای مردسالاری دینی داریم، انتظار تربیت برای آزادی و حریت بودن افراد داریم، این مسائل صرف نظر از اینکه بخواهید آنها را در چارچوب مباحث فرهنگی جامعه طرح کنید، در خود آموزش و پرورش محلی برای بحث ندارد. نظام آموزش و پرورش ما به تربیت اجتماعی به معنای حقیقی و گسترده نمی‌پردازد؛ «شهروند» تربیت نمی‌کند، چه شهروند به معنای غربی و چه شهروند به آن معنا که ما در جامعه اسلامی می‌خواهیم؛ آموزش و پرورش به چیزهای مقدماتی‌تر مثل محتوای موجود کتب هم به قدر کافی حساسیت نشان نمی‌دهد. حال این سؤال که مشکل از کجاست، به نظرم یک بحث مفصلی است. بخشی از آن به نگاه جامعه به آموزش و پرورش و انتظارش از این نهاد باز می‌گردد، بخشی از آن به پیشینه‌های علمی در تدوین مباحث تئوریک و پایه در آموزش و پرورش مرتبط است و بخشی به فرآیند مدیریت و روش‌ها بر می‌گردد و...

○ در جهت رسیدن به تربیت دینی به معنای حقیقی آن و تحقق رسالتها و اهدافی که در قانون اساسی بر دوش آموزش و پرورش گذاشته شده است چه اولویت‌هایی را باید در نظر گرفت؟

● به نظرم باید دو اولویت مد نظر قرار گیرد. اول تدوین یک دورنما و راهبرد برای آموزش و پرورش است. اینکه اساساً ما در دو سه ده آینده می‌خواهیم یا باید چه کار کنیم؟ آیا باید به محتوای آموزش توجه داشته باشیم؟ آیا باید به امکانات و مسائل کاربردی و سخت‌افزاری بپردازیم؟ آیا باید اولویت را به تربیت اجتماعی بدهیم یا اساس را بر رشد قوه تفکر بگذاریم؟ در آموزش و پرورش سیاستی که بتواند این نهاد اجتماعی را در طولانی مدت راهنمایی کند به صورت مدون موجود نیست. به همین خاطر شما می‌بینید که جهت حرکت آموزش و پرورش به تناسب تشخیص مسؤلان آن است! یا نهایتاً به تناسب اتفاقاتی که در جامعه رخ می‌دهد. طبیعی است که در این صورت آموزش و پرورش به عنوان ابزاری برای اعمال بعضی از سیاستهای جامعه می‌شود و روزمره عمل می‌کند و اینها چیزهایی است که به واسطه خلاء اهداف و سیاست‌ها به وجود می‌آید و مشکل ایجاد می‌کند. به عنوان مثال شما به برنامه سوم توسعه نگاه کنید. برای آموزش و پرورش بعضی از وظایف پیش بینی شده، که صرف نظر از این که باید بپرسیم آیا آنها اولویت‌های آموزش و پرورش هستند و یا اینکه آیا برای انجام این وظایف امکانات در اختیار آموزش و پرورش گذاشته شده است یا نه، این پرسش مطرح است که آیا نظام آموزش و پرورش کشور نسبت به تحولات اجتماعی باید دنباله رو باشد یا پیشرو؟!

اگر قرار باشد نظام آموزش و پرورش عهده دار رسالتی باشد که بر اساس آن می‌خواهد شهروندان فعال، با خصوصیات شخصیتی و ویژگی‌های مثبت فرهنگی تربیت بکند، باید این دورنما برای خودش مشخص باشد، به گونه‌ای که رابطه فعلی در سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی برای آن معکوس شود؛ یعنی شما اگر می‌خواهید دو تا سه برنامه توسعه در ۱۵ سال آینده طراحی بکنید، سند یا بیانیه‌ای که اساس آموزش و پرورش است وجود داشته باشد و به شما بگوید که کدام محورها و اولویت‌ها در برنامه سوم لحاظ شود و کدام قسمت برای برنامه چهارم و یا دیگر برنامه‌ها. اینها چیزهایی است که آموزش و پرورش باید در مرحله اول خودش به آنها بپردازد و برایش روشن باشد.

اولویت دوم این است که آموزش و پرورش باید یک مسئله ملی تلقی شود. الآن آموزش و پرورش در حد یک وزارت خانه است! از وزارتخانه چقدر انتظار دارید؟ آیا از وزارت کشاورزی به تنهایی انتظار تحول کشاورزی کشور را دارید؟ و آیا توانسته است

این تحول را ایجاد کند؟ حال اینکه مسئله کشاورزی ساده‌تر از آموزش و پرورش است. ما از آموزش و پرورش انتظار تربیت شهروندان سالم و توانا و پویا داریم. ماهیت کار آموزش و پرورش یک ماهیت فرهنگی و انسانی است، اینجا هم مدعی زیاد است و هم در نظام تشکیلاتی مسؤول و یا لاقطل شریک و رقیب زیاد داریم؛ در کنار وزارت آموزش و پرورش، وزارت علوم، تحقیقات و فن آوری داریم. وزارت ارشاد داریم، سازمان تبلیغات داریم. صدا و سیما هم داریم. اینها هر کدام در روند تعلیم و تربیت جامعه سهم دارند. جنس کار آنها دارای تفاوت‌هایی است ولی عرصه کلی یکی است و آن کار روی انسان است. مثلاً الآن شما ببینید ورزش فراتر از یک فعالیت تفریحی، و به عنوان فعالیتی که هدایت‌کننده نیروی جسمی و فکری اعضای یک جامعه مطرح است که می‌تواند از خیلی آسیبها جلوگیری کند. بعلاوه یک فعالیت اقتصادی و سیاسی هم هست. اما آیا آنچه در ورزش و تربیت بدنی اتفاق می‌افتد نباید در چارچوب یک سیاست و خط مشی کلی متناسب با نظام تعلیم و تربیت باشد و بر اساس آن تعریف شود؟! ما امروزه چنین چیزی را نداریم. لذا شما می‌بینید که تربیت بدنی راه خودش را می‌رود و آموزش و پرورش هم راه خودش را! نهایتش این است که ما در آموزش و پرورش یک معاونت تربیت بدنی داریم. یا مثلاً دقت کنید در عرصه فرهنگ کلی جامعه، جایی که مثلاً وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و سازمان تبلیغات فعالیت می‌کنند، چه اتفاقاتی می‌افتد. نتیجه حاصل از آن فعالیت‌ها این است که آموزش و پرورش در چارچوب مدرسه محصور می‌شود و لذا شما ربطی بین زندگی دانش‌آموز در مدرسه و بیرون از مدرسه نمی‌باید. یا در آموزشهای مدرسه‌ای و آموزشهای اجتماعی انسجام و ارتباطی را انتظار نداریم. مثلاً یک اتفاقی که می‌افتد مثل غرق شدن دانش‌آموزان در استخر پارک شهر که آن هم به خاطر انجام یک آموزش در بستر فعالیت‌های اجتماعی یعنی موزه می‌باشد، چقدر پیرامون آن حرف زده می‌شود و تلاش صورت می‌گیرد که نهاد آموزش و پرورش مسؤول چنین فاجعه‌ای قلمداد شود! وقتی این مسائل را صرف نظر از جنبه‌های حقوقی آن تحلیل می‌کنیم، می‌بینید که ما چقدر در تعریف و در نگاه به آموزش و پرورش کج فکر می‌کنیم و ناجور می‌اندیشیم! مثلاً در طرح مسائل پیرامون فاجعه مذکور، گویی مسئله و مشکل اصلی این است که معلوم کنیم معلم اجازه چه کاری داشته و چه کاری کرده است! این نگرش حکایت از این دارد که ما معلم را عنصری تعریف نمی‌کنیم که

باید و می‌تواند حسب ضرورت تشخیص دهد که دانش‌آموز او در یک مکان و در یک زمان چه چیزی برای روح و روانش مناسب است و براساس آن تشخیص بدهد و تصمیم بگیرد که برایش چه کند. لذا دنبال مدرک و سند می‌گردیم که مثلاً آیا او اجازه داشته است دانش‌آموز را در قایق بنشانند یا نه! پدر شاگرد به او چنین اجازه‌ای داده یا نداده است. یک چنین آموزش و پرورش نمی‌تواند موفق باشد، نمی‌تواند بیاید در عرصه تربیت دینی و اجتماعی وارد شود. به همین خاطر است که من می‌گویم آموزش و پرورش را از سطح یک وزارتخانه باید بالاتر بکشیم و آن را به عنوان یک مسئله‌ای ملی تعریف کنیم. در بعضی از کشورها وقتی بحث از تغییر نظام آموزشی می‌شود، عالیترین و بالاترین مقام نظام اجرایی وارد عرصه می‌شود، رئیس جمهور وارد می‌شود، نخست وزیر وارد می‌شود، چون مسئله را مسئله ملی می‌دانند.

در وضعیتی که ما داریم مدعی زیاد می‌شود و باید هم زیاد شود. لذا شما باید هر روز به پروپای آموزش و پرورش بپیچید و اشکال بگیرید. نباید این طور باشد که مدعی داشته باشیم ولی مسوول نداشته باشیم. فرض بفرمایید بنده مسوول پاسخگویی باشم در مقابل ۲۰ تا سؤال و انتقاد، لیکن مسلوب الاختیار باشم. به نظرم این دورا باید با هم نگاه کرد. آن موقع است که می‌شود آموزش و پرورش را به عنوان یک مسئله در عرصه ملی و فرهنگی مطرح کرد. در این صورت، شاید چه بسا لازم باشد که بعضی سیاستها را با هم همسو کنید. هیچ اشکالی ندارد. باید روزی ارشاد و آموزش و پرورش یکی بشوند. سازمان تبلیغات با آموزش و پرورش یکی شود. همین طور تربیت بدنی با آموزش و پرورش ادغام گردد. در سطوح مدیریت هم سیاست‌گذاری کلان کار زیاد پیچیده و مشکلی نیست، منتها ما در اجرا مشکل داریم.

○ با توجه به سیستم موجود، آیا اساساً اصلاحات امکان‌پذیر است؟ آیا اصلاحات جایگاهی دارد؟

● اصلاحات به چه معنا؟

○ آنچه وزارت آموزش و پرورش در برنامه خودش بعنوان اصلاحات مطرح کرده است؟

● آنچه که اعلام شده، فقط طرح یک ضرورت اجمالی است که باید تبیین شود.

منشور یا سند اصلاحات هم همان چیزی است که من از اول عرض کردم. این را ما نیاز داریم و این نیاز مال امروز هم نیست، این نیاز بعد از انقلاب حس شد. اینطور نیست که ما بحث اصلاحات را نداشته‌ایم، خیر یک منشور و یک سند داریم و آن تغییر بنیادین نظام آموزش و پرورش است. ولی به تناسب ضرورت و تحولاتی که در جامعه و نظام آموزش و پرورش وجود داشته، در حال حاضر این سند از سطوح اجرایی فاصله دارد. در بحث تدوین سند یا منشور هیچ وقت این نکته مطرح نیست که ما به این ادبیات و این اقداماتی که انجام شده بی توجه باشیم. در فعالیتهایی هم که در پژوهشکده دارد انجام می‌شود، سعی می‌کنیم این جامع‌نگری را در نظر داشته باشیم. از یک طرف صاحب نظران در یک همایش بحثهای به روز را مطرح کردند و از طرف دیگر مطالعه گسترده‌ای در عرصه بررسی وضعیت موجود در آموزش و پرورش کشور در استانها انجام شده است. بعلاوه خیلی از موضوعات از چارچوب این همایش بیرون مانده است که در پژوهشکده تعلیم و تربیت روی آنها مطالعه می‌شود. از طرف دیگر ما عمداً از بحث مهمی گذشتیم و آن بحث تربیت دینی است. دلیلش هم این است که با توجه به برگزاری همایش آسیب‌شناسی تربیت دینی و نیز مطالعاتی که الآن در مرکز مطالعات تربیت اسلامی قم انجام شده و یا دارد می‌شود، این موضوع مورد بررسی قرار گرفته است. مجموعه اینها وقتی که کنار هم قرار بگیرد می‌تواند به شما بگوید که چه چارچوب و راهنمایی را می‌توانید برای آموزش و پرورش داشته باشید و مشخصات این چارچوب کدامند. ما هنوز این چارچوب را نداریم و البته این کار، کاریکی دوز نیست بلکه زمان بردار است؛ تازه بحث بعدی این است که در اجرا با چه مسائلی روبرو هستیم یعنی باید سطوح مختلف را از نظر مرتبه اهمیت مورد بررسی قرار دهیم.

○ بنابراین با توجه به عدم وجود چارچوب مدون، ارایه لایحه اهداف و وظایف وزارت آموزش و پرورش در این زمان و مقطع می‌تواند اقدامی شایسته و صحیح باشد؟ آیا الآن زمان ارایه آن هست؟

● من اگر باشم الآن این کار را نمی‌کنم. ما در امور آموزش و پرورش تعجیل می‌کنیم و شتابزدگی و روزمرگی در آموزش و پرورش کم نیست! علت آن هم این است که دستگاهی با این طول و عرض نمی‌تواند از مسائل روز مره‌اش غافل شود. شما وقتی

شب عید می‌خواهید حقوق معلم را بپردازید، نمی‌شود که بخش عمده‌ای از حوزه مالی و پشتیبانی وزارتخانه درگیر نباشند! این مشکلی است که آموزش و پرورش با آن درگیر است و حال آنکه باید در جای دیگری به نام سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی حل شود. ولی اگر قرار باشد نظام و اهدافی را برای آموزش و پرورش تدوین کنیم، یک مجموعه اموری داریم تحت عنوان اصول تربیت. اینها چیزهایی است که می‌توان گفت جزو موارد ثابت است. شما بالاخره می‌خواهید انسان تربیت کنید، می‌خواهید آدم متدین، راستگو، امین و خداشناس تربیت کنید. خداشناسی مال امروز و دیروز نیست. برای فردا و پس فردا هم نیست. اینها ثابت است. اما در سطوح پایین‌تر اهدافی داریم که تنها می‌توانند چارچوب راهنما باشند برای نیم قرن، یا ۱۰ سال یا ۲۰ سال. به عنوان مثال در ۵۰ سال پیش برای تربیت اخلاقی بچه‌ها این پیچیدگی‌ها را نداشتیم. علتش این بود که محیط خانواده و کوچه و بازار کاملاً تحت کنترل بود. امواج مزاحمی که احیاناً می‌توانست دستورالعملهای تربیتی خانوادگی و نظام اجتماعی در دسترس را مختل کند، در نهایت امواج رادیویی بود که تازه شروع بکار کرده بود. امروز جای شما به عنوان پدر، در بین امواجی که کودک و نوجوان به طور روزانه دریافت می‌کند کجاست؟ در عرصه این واقعیت موجود، این سؤال مطرح می‌شود که شما اگر قرار باشد تربیت اخلاقی کنید روشهای مناسب چیست؟ به نظر من بحثی که تحت عنوان عقلانیت مطرح می‌کنیم بخشی از آن یک ضرورت ناشی از تحول مرحله اجتماعی است. یعنی چه؟ یعنی مرحله‌ای که شما نیاز دارید از ابزار تفکر استفاده کنید تا برای حل مشکلات روزمره که با آنها دست به‌گریبان هستید مجهز باشید. چرا ما نیاز به تربیت فرد خلاق داریم؟ فرد خلاق که الزاماً خداشناس نمی‌شود، می‌تواند آدم غیر خلاق باشد که خیلی راحتتر مراحل اخلاقی و معنوی را طی کند. ولی یک فرد خلاق برای زندگی روزمره‌اش به عنوان ابزار نیاز به خلاقیت دارد. لذا شما نمی‌توانید از خلاقیت چشم‌پوشی کنید. نظام آموزش و پرورش ما باید افراد خلاق تربیت کند. لذا باید ما بعضی از روشها را مبتنی بر تفکر و عقلانیت کنیم. یا بحث مردم‌سالاری؛ مردم‌سالاری موضوعی است که بخشی از آن جزو ضرورت اجتماعی زندگی امروز است، این حرف یعنی اینکه شما می‌بینید که به واسطه تحولات اجتماعی، افراد برای آزادی و اختیار عمل خودشان خیلی ارزش قائلند؛

گاهی پارادایمهای رفتاری در زندگی ما مسؤولیت‌های ما است و گاهی اختیار مان است. وقتی یک کودک از ابتدای زندگی، به واسطه ویژگیهای موجود در فضای اجتماعی دائماً اینطور می‌اندیشد که چه حقی دارد، اگر بخواهیم او را درست تربیت کنیم به گونه‌ای که از چهارچوب آن نظامهای ارزشی و معنوی پای خود را فراتر نگذارد باید به این نوع برداشت او از مناسبات اجتماعی توجه داشته باشیم. در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که در نظام تربیتی، چه شیوه‌ای باید برای مدیریت انگیزشی او طراحی کنیم که پوسته رویی و ظاهری این باشد که او خودش با تفکر و عمل در چهارچوب حقوق و اختیاراتش خودش را مدیریت می‌کند. یعنی فکر و عقلش دارد او را مدیریت می‌کند و خود او باید مدیریت انگیزه بکند، یعنی بین تمایلاتش توازن برقرار کند. مثلاً اگر ما قرار باشد در توازن بین انگیزه‌ها و تمایلات، بهای بیشتری را به مشارکت و همبستگی اجتماعی بدهیم تا رقابت فردی، روش ما بهره‌گیری از عقلانیت متربی خواهد بود. این امرگر چه به لحاظ تربیتی یک هدف تربیتی غایی [Educational aim] یا غایت تربیتی نیست ولی به اصطلاح امروز Goal است، یعنی هدفی که ممکن شما در افق‌های نزدیک‌تر از نظر اجرا آن را در نظام تربیتی وارد کنید. من نمی‌دانم اگر ما سه دهه جلوتر بودیم باز هم عقلانیت برای ما به عنوان یک روش مطرح بود یا نه، چه بسا شما با توجه به تحولات اجتماعی و رشد بسیار بُعد هنری و ادراکات شهودی در وجود آدمها، راهکارهای دیگری را ضروری تشخیص دهید. کما اینکه الآن بحثهایی در این زمینه مطرح است، بحث هوش هنری که الآن اخیراً در ادبیات علوم تربیتی مطرح شده، صحبت از اقتضانات جدیدی است که خیلی هم روزمره نیست. اینها هدفهایی است که می‌تواند دو دهه، سه دهه، پنج دهه نظام آموزش و پرورش یک کشور را هدایت کند، باید آنها را کشف کرد و بر حسب ضرورت برنامه‌ریزی، از آنها در برنامه‌ها، فعالیت‌ها و موضوعات درسی تعلیم و تربیت استفاده کرد.

در بحث اصلاحات، باید این حیطه‌ها را روشن کنیم. سند تغییر بنیادین نظام آموزش و پرورش در سال ۶۷، که مصوب شورای عالی انقلاب فرهنگی هم هست، از این جهت غنی است، ولی اگر بخواهید از سطح اهداف و اصول نزول کنید و در طراحی برنامه‌ها، روش‌ها و در اجرا وارد شوید نیاز بیشتری به کار دارید. چه بسا در بحث اصلاحات باید این موارد را جواب بدهید و یا مورد تجزیه و تحلیل قرار بدهید.

○ اگر بنا باشد که اندیشمندانی یک چارچوب فکری و نظری برای آموزش و پرورش طراحی کنند، شما جایگاه حوزه را در این میان چه می‌بینید؟ آیا آموزش و پرورش می‌تواند در این زمینه مطالباتی از حوزه داشته باشد؟ آیا خودش به این نیاز پی برده است؟ و از حوزویان مشخصاً چه انتظاراتی می‌توانیم داشته باشیم؟

● قطعاً می‌توانند و باید وارد شوند البته پاسخ این سؤال که آیا خود آموزش و پرورش هم به این نیاز واقف هست یا نه دشوار است، ولی من می‌توانم بگویم که به اندازه کافی واقف نیست. علتش هم این است که سنت آموزش و پرورش مدرن، یک سنت آموزشی وارداتی است. به همین خاطر از این جهت اصولاً با سنت آموزشی - تربیتی که ما در ساختار حوزه داریم فاصله دارد. انتظاری که در وهله نخست از حوزه می‌توان داشت، به نظرم در تغییر خط مشی و خطوط کلی است. الان ما مسائل تعلیم و تربیتمان در حوزه‌ها به چه شکل مطرح می‌شود؟ نگاه تربیتی و روش شناختی حوزه با نگاه آموزش و پرورش تا حدودی متفاوت است.

من برای شما مثال می‌زنم: فرض کنید پدری کودک خودش را کتک می‌زند، البته این که او از روی عصبانیت این کار را می‌کند یا برای تربیت و به عنوان یک حق یا وظیفه تربیتی، ما نمی‌دانیم، الان ما در قانون حقوق کودک در جهان اصولی داریم، آیا این اصول از لحاظ تربیتی و با تکیه بر معارف دینی که ما داریم صحیح است یا نه؟ حق پدر در این جا چیست و حق کودک چیست؟ آموزش و پرورش اگر یک تبیین تربیتی مبتنی بر فقه در این زمینه داشته باشد خیلی دستش باز خواهد بود و می‌تواند بر اساس آن طرح و برنامه بریزد. منتها لازمه این تبیین فقهی تربیتی این است که هم کار کارشناسی فقهی روی آن انجام شود و هم کار کارشناسی علمی، چرا که از مقتضیات روز است. در آن حدی که من متوجه می‌شوم مقتضیات روز یک جاهایی امر اجتهاد را پیچیده می‌کند. من برای شما مثال دیگری می‌زنم، ما یک روزی در جامعه بحث کنترل جمعیت داشتیم: از اواخر دهه ۶۰ این بحث مطرح شد. بنده در سال ۶۷ یک روزی در کنگره بررسی مسائل جمعیت در اصفهان بودم، حضرت آیه‌الله صناعی در آنجا تشریف داشتند و حضرت آیه‌الله مکارم شیرازی هم تشریف آورده بودند. آیه‌الله صناعی بحثی درباره روشهای پیشگیری می‌کردند که اگر ما روشهای کنترل کننده حاملگی به صورت بازگشت‌پذیر داشته باشیم که در موارد لازم با احتمال پنجاه درصد، امکان و قدرت باروری را به مرد و زن برگرداند

این روشها منع شرعی ندارد. ایشان بحث فقهی خود را بر اساس ضرورت‌های اجتماعی مطرح کردند. جناب آیه‌الله مکارم شیرازی هم اشاره می‌کردند که اگر عزت جامعه اسلامی ایجاب بکند که با توجه به آیه شریفه «العزّة لله وللرسوله وللمؤمنین» جمعیتش رشد نکند که ما را در مقابل جوامع دیگر ضعیف سازد، کنترل مولید اشکال ندارد و کارشناسان (علمی) باید راهنمایی کنند. حدود چند سال پیش استفتایی از دفتر مقام معظم رهبری شده بود در مورد وازکتومی، یعنی بستن لوله‌های مردان که طبق نظر پزشکان امکان بازگشت آن خیلی کم و تقریباً صفر است، پاسخ ایشان با پاسخی که در سیزده سال پیش بنده از آیه‌الله صانعی شنیدم تقریباً متفاوت بود. چون ایشان می‌فرمایند که اگر به قصد عقلانی باشد و موجب ضرر معتنابه نباشد اشکال ندارد. یک مثال نزدیک به مسائل تربیتی می‌تواند مفید باشد. مثلاً آیا اگر معلم یا مربیان مدرسه فرزندی را بنا به مصلحت‌های تربیتی تنبیه بدنی کنند در حدی که حتی آسیب جزئی هم ببیند حکم فقهی آن با توجه به جهات تربیتی چیست؟ اینها نظر فقهی در مورد مسئله‌ای است که انعکاس اجتماعی اقتصادی و تربیتی دارد. مشکلات ما این است که چون این خلاء را در موضوعات تربیتی در حد بسیار بالایی داریم یک جاهایی اجتهادهای غیر مفید و غیر ضروری می‌کنیم. مثلاً یک روز می‌گوییم که آموزش و پرورش اصلاً نباید کار تربیت دینی بکند، بچه‌ها را رها کنید متدین‌تر بار می‌آیند! خوب آیا این قضاوت به دلیل مشکلی است که کارکرد آموزش و پرورش دارد، یا اینکه نه، ماهیتاً در آموزش و پرورش ما باید راهکارها و روش‌های تربیتی را مبتنی بر نص متون دینی اتخاذ کنیم. خوب اگر ما بیاییم و این توان را و این طراحی نظام را برای کارکردهای آموزشی تربیتی بازنگری بکنیم، شواهد علمی برای آن فراهم کنیم آیا باز هم این حرف را می‌زنیم. من به نظرم این حرفهایی که الآن زده می‌شود با توجه به وضع موجود و تجارب موجود است و لازم است باب مباحث فقهی در مسائل و موضوعات تربیتی به طور جدی در حوزه علمیه باز شود. ما می‌توانیم این تجارب را غنی کنیم و تغییر بدهیم، من به نظرم از این جهت حوزه می‌تواند وارد شود و آستین را بالا بزند، آموزش و پرورش اگر هم وقوف ندارد، آیا واقعاً مقصّر آموزش و پرورش است؟ ما وقتی بر اساس حدیث شریف می‌گوییم که «نحن معاشر الانبياء امرنا ان نكلم الناس على قدر عقولهم»، نیاز به یک تعامل بین حوزه و آموزش و پرورش داریم. به نظرم خواه ناخواه باید ما ارتباط آموزش و پرورش با حوزه را در

بخشهای کارشناسی و در سطوح پایینتر و تفصیلی تر (نه کلیات) یک مقدار نهادینه کنیم و گسترش بدهیم. اقداماتی مثل ستاد اعتلاء دروس دینی، قرآن و عربی مثل مرکز مطالعات تربیت اسلامی، مثل پژوهشکده حوزه و دانشگاه و مواردی از این قبیل، باید این ارتباطها از دو طرف گسترش یابد و نهادینه شود.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



ثرويشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی